**سخنی در بارۀ: لوح عمّه از قلم حضرت عبدالبهاء**

علاءالدّین قدس جورابچی

آپریل ۲۰۰۳ میلادی

لوح مصدّر به **"هُوَ المُشرِقُ عَن أُفُقِ التَّقدِیس"** و با مطلع **"قَد أَشرَقَتِ الأَنوارُ وَ القَومُ فِی عَمَهٍ عَظیم"**، مندرج در جلد دوم مکاتیب (صفحات ۱۶۸ تا ۱۸۶) به قلم معجز شیم حضرت عبدالبهآء در هفده صفحه که بیشتر آن به زبان فارسی است ، خطاب به عمّه شان نگاشته شده است. زمان و مکان صدور لوح چنان که از قرائن بر می آید، در سال های نخستین پس از صعود جمال اقدس ابهی در شهر عکّا بوده است.

**عمّه که بود؟**

مراد از "عمّه" که مخاطب این لوح است ، خواهر پدری حضرت بهآءاللّه، موسوم به شاه سلطان خانم است که او را خانم بزرگ و حاجیه خانم و حاج عمّه خانم نیز می نامیدند و ازلی ها، عزّیّه خانم می خواندند.

میرزا عبّاس نوری معروف به میرزا بزرگ نوری، شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر داشت و شاه سلطان خانم از همۀ دختران بزرگتر و از همسر سوم، یعنی کلثوم خانم معروف به خانم جان خانم بود. نامبرده در حدود سال ۱۲۲۷ هـ. ق. زاده شد و در سال ۱۳۲۲ هـ. ق. در نود و پنج سالگی در طهران به بیماری وبا، چشم از جهان فرو بست. او سوادی جزئی داشت و نه تنها مؤمن نشد، بلکه به هواداری از میرزا یحیی ازل نیز به جدّ تمام برخاست و به دشمنی و ستیز با حضرت بهآءاللّه و آئین شان، تا آن جا که در قدرت و توان داشت، پرداخت. از جمله کارهای دشمنانۀ حاج عمّه خانم، ممانعت و مخالفت با ازدواج شهربانو، دختر برادر ناتنی خود و حضرت بهآءاللّه، یعنی میرزا محمّد حسن، با غصن اعظم در ایّام " ادرنه " و ترتیب ازدواج او با میرزا علی خان، پسر صدر اعظم، میرزا آقا خان نوری، بوده که مایۀ حزن و اندوه و رنجش خاطر جمال قدم و هم غصن اعظم در آن روزگار گردید و در این زمینه بارها در آثار نازله سخن بمیان آمد.

از جمله حضرت بهآءاللّه در لوح به اعزاز نبیل در این باره چنین می فرماید : «لعمراللّه او با ما نبوده و از این امر آگاه نه. خطای بزرگی از او ظاهر و آن این که ورقه ای که از دوست بوده و به او منسوب لأجل عزّت ظاهرۀ دنیا به خانۀ دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و به غیر تمسّک جست ... شصت سال از عمرش می گذرد و الی حین فائز نشده به آن چه سزاوار است . حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل ... » (۱)

نیز آن حضرت در رسالۀ شیخ دربارۀ او چنین می فرماید : « حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند و به یکی از اخت های این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند. اللّه یعلم ما ورد علی الواحه . و آن اخت ابداً با ما نبوده . قسم به آفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطّلع نبوده چه که آن ایّام موافق نبوده اند. ایشان در محلّه ای و این مظلوم در محلّۀ دیگر ساکن و لکن محض عنایت و محبّت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و به آن چه الیوم سبب تقرّب الی اللّه است، فائز گردند. حقّ می داند و شاهد و گواه که غیر این به هیچ وجه خیالی نبوده تا آن که الحمد للّه از فضل الهی فائز شد و به طراز محبّت مزیّن گشت . و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر از او خبری نرسید ... و لکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر . این مظلوم به هیچ وجه سخنی نگفته الّا آن که بنت اخوی مرحوم میرزا محمّد حسن علیه بهآءاللّه و رحمته که مخطوبۀ غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور به خانۀ خود برده و به مقرّ دیگر فرستاد ... و احدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمی کردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیّت و محبّت و دوستی است واقع شود . بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آن چه را که کلّ می دانید و می دانند. دیگر معلوم است که چه مرتبۀ حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده می شود، معلوم نیست چه می گوید و چه می کند. نَسأَلُ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی أَن یُرجِعَها أِلَیه وَ یُؤَیِّدَها عَلَی الإِنابَة لَدی بابِ فَضلِهِ إِنَّهُ هُوَ العَزیزُ التَّوّابُ وَ هَوَ المُقتَدِرُ الغَفّار ... » (۲)(مضمون فارسی: از خداوند بزرگ و والا می خواهیم که او را به سویش بازگرداند و بر توبه و بازگشت به آستانهء فضل و بخشش اش تأیید فرماید. براستی اوست ارجمند و توبه پذیرنده و اوست توانا و آمرزنده).

هم چنین حضرت عبدالبهآء در این باره در لوح شیخ قمی چنین می فرماید : « ...یکی از بنات اعمام از صغر سن به ارادۀ مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم عمّ بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمی نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم معذلک همواره آرزوی تجرّد داشتم تا به ادرنه آمدیم و در ادرنه بودیم که عمّه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن بکوشید تا آن بیچاره را به پسر صدر اعظم میرزا علی خان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایّام معدود نگذشت که به مرض سل مبتلا گردید و مسلولاً وفات نمود. رحمة اللّه علیها ...» (۳)

**قصد و شیوهء گفتار حضرت عبدالبهاء در لوح عمّه**

چنان که از متن لوح بر می آید، حضرت عبدالبهآء، با همهء دشمنی و ستیز کینه توزانهء عمّهء خویش در این سالیان دراز با حضرت بهآءاللّه و آئین ایشان، هنوز با دریغ و افسوس دوری و محرومی او را از ایمان به آن حضرت شایسته و برازندهء وی نمی بیند. از این رو، در این لوح با بیانی زیبا و رسا و کلامی نغز و شیوا، چه از نظر لفظ و چه از نظر معنی و در قالب مجاز و تشبیه و استعاره و مثال، عمّۀ خویش را با مهر و محبّت و دلسوزی تمام به درک واقعیّت ها و شناخت حقایق و مآلاً حقّانیّت و راستی و عظمت و بزرگواری ظهور برادر والاگهرش، یعنی حضرت بهآءاللّه و اثر و نفوذ کلمهء او و مقایسهء آن با گفتار و کردار و رفتار میرزا یحیی ازل، برادر ناتنی دیگر، پند و اندرز می دهد و به گرویدن به آئین نوین یزدان تشویق و ترغیب می نماید که شاید خاتمهء حیات فاتحهء الطاف باشد و از جمله چنین می فرماید: « ای عمّۀ مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینۀ جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازۀ دلبریش در جهان علّیّین افتاده. آیا انصاف است که ورقه ای از سدرۀ مبارکه اش مهجور ماند و ثمره ای از شجرۀ طیّبه اش محروم گردد. لا و اللّه. آن عمّۀ محترمه باید سرحلقۀ ورقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب علّیّین آیۀ مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم».

در این جا این نکته ناگفته نماند که اگر چه این لوح خطاب به شاه سلطان خانم، عمّهء آن حضرت و به منظور رفع شبهات و هدایت و تبلیغ او بوده، ولی مراد حضرت عبدالبهآء ارشاد و هدایت بستگان و خویش و پیوند و در بعد وسیع تر ، بیشتر ایرانیان نیز بوده است که به فرمودهء آن حضرت: " هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق با وجود آن که مشرق نیّر تابان خطّهء ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران".

باری، با این همه، نامبرده هم چنان در باور و عقیده و روش و شیوهء کینه توزانه و ستیزه جویانهء خود باقی بماند و نصایح و وصایای مشفقانهء مرکز عهد و پیمان یعنی برادرزاده اش، در او مؤثّر نیفتاد و ثمر و نتیجه ای به بار نیاورد تا آن جا که در پاسخ به مطالب مندرج در لوح مذکور، ازلی ها رساله ای به صورت ردّیّه و در غایت خشم و کینه با نام " تنبیه النّائمین" که شرح آن پس از این خواهد آمد، همراه با لوح حضرت عبدالبهآء در آغاز آن، به نام او نوشته و چاپ و منتشر ساختند و در آن گستاخانه و بی پروا از بستن تهمت و افترا و گفتن دشنام و ناسزا و بازگو نمودن سخنان بی پایه و اساس و حتّی گاه به گاه وقیح و ناشایست، چیزی دریغ و فروگذار نکردند.

**مطالب مندرج در لوح عمّه**

**الف -** حضرت عبدالبهآء این لوح را با دیباچه و سرآغازی فصیح و بلیغ و غرّا در دو صفحه به زبان عرب آغاز می فرماید که عبارات نخستین آن چنین است: «قد أشرقت الأنوار و القومُ فی عَمَهٍ عظیم. قد ظهرتِ الْأسرار و النّاسُ فی دَهَشٍ قدیم. قد ارْتَفَعَ النّداءُ و الوریٰ فی صَمَمٍ شدید. قد هُتِکَتِ الأستارُ و الأشرارُ فی حجابٍ غلیظ. و نَفَحَتِ النّفحاتُ و المزکومُ محرومٌ من هذا المَشْموم اللّطیف ... »(مضمون فارسی: انوار ظهور در تابش، با این همه، مردمان در ضلالت و گمراهی راهوار. حقایق معنوی آشکار، با این وجود، آدمیان به حیرت و شگفتی دچار. سروش ایزدی در آواز، و انسان ها هنوز به ناشنوایی گرفتار. پرده های وهم و گمان گسسته و کژ اندیشان باز در پس پرده ها ماندگار. بوی های خوش آفریدگار در وزش، با این همه، زکام زدگان از بوی این مشک ناب دور و برکنار...)

حضرت عبدالبهآء سپس در دنبالۀ مطلب به زبان فارسی با این عبارات پندآموز و عبرت انگیز، عمّه خویش را مخاطب می سازد و چنین می فرماید: « یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما. چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملأ اعلی لازم. ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهدۀ منظر اکبر منع نماید و پنبۀ خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند. صُداعی عقل را از ادراک معانی کلّیّه باز دارد و فُقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند. رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره ای از سمّ نقیع مسموم را معدوم کند ... »

**ب -** حضرت عبدالبهآء در ادامۀ گفتار مطالبی بازگو می نماید که گزیده و چکیدۀ آن این است: در راه کشف اسرار و حقایق، موانع بازدارنده بسیار و پرده و حجاب بی شمار است. چشم دردمند ظاهر از پرتو آفتاب در آزار و عذاب و پرتو آفتاب، خود نقابی است بازدارنده از دیدن آفتاب. چنان که گفته اند:"مُحَجَّبَةٌ خَلْعُ العِذار نقابها"، یعنی: خوبروی را برافکندن روبنده خود پرده باشد برای هر بیننده! به همین گونه پرتو آفتاب ظهور نیز برای کسی که چشم باطنش بیمار و به دیگر سخن، آلوده و ناپاک است، مایۀ خیرگی آن می گردد و او را از دیدن باز می دارد. از این رو، با آن که آفتاب ظهور در خاور و باختر تابیده و آوازۀ آن بلند شده، با این همه، بیشتر ایرانیان از آن غافل مانده اند. براستی شایسته چنان است که ایرانیان از این رهگذر شاد باشند و خدای را سپاسگزار که زادگاه این آئین، ایران است و بنیانگذار آن، از همان سرزمین. امّا جای بسی افسوس و دریغ که از این بخشش و دهش ناآگاه و بی خبرند و در گوشۀ غفلت و ناآگاهی بست نشسته اند. و در زمان ظهور هر یک از مظاهر مقدّسۀ پیشین نیز چنین بوده است. از این رو ایرانیان هم که هموطنان حضرت بهآءاللّه هستند در آینده غفلت و سبکسری پیشینیان را فراموش نمایند و از این که هموطن آن حضرت اند و با او خویش و پیوند ، از فرط شادی و سرور در جوش و خروش آیند و از این رهگذر بر خود بالیده و فخر و مباهات کنند.

**پ -** حضرت عبدالبهآء از سبب نگارش این نامه سخن می گوید و احساس درون را برون می ریزد و عمّۀ خویش را بدین سان مخاطب می سازد: «ای عمّۀ مهربان این آوارۀ صحرای محبّت اللّه نظر به محبّت مخصوص که از بدو طفولیّت به آن عمّۀ مهربان داشت به تحریر این کلمات پرداخت و به نگارش این عبارات متصدّی گشت. « من آن چه شرط بلاغ است با تو میگویم» (۴). آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیّت چه دلبستگی به شما داشتم. و الآن نیز به حقّ تربت مبارکه و مطاف ملأ اعلی کمال محبّت را دارم و از این جهت افسوس می خورم».

**ت -** در این لوح از عنایات و الطاف برادر والا گهرش یعنی حضرت بهآءاللّه نسبت به او سخن می گوید و او را هشدار می دهد که مبادا از انصاف بگذرد و به گفت های بی پایه و مایۀ این و آن، آن همه محبّت و احسان را فراموش نماید و هم چنین این نکته را گوشزد می نماید که: «آفتاب حقیقت به ظنون نفوس خفّاش طبیعت مستور نماند و لُعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند».

**ث -** از چگونگی ظهور حضرت بهآءاللّه بیان می نماید و یادآور می شود که آن حضرت در برابر دول و ملل بایستاد و در زیر کند و زنجیر فریاد برآورد و پیوسته در دست دشمنان اسیر و گرفتار بود. با این همه، همیشه پرده برانداخت و سینه را هدف و آماج سهام مخالفان بساخت و کشکول به دوش نکشید و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین نگردید (۵). افزون بر این، آن حضرت پس از آزادی از زندان سیاه چال به عراق عرب تبعید و سرگون گردید و در آن جا باب لقا بر یار و اغیار گشود و به رفع شبهات و دفع اعتراضات پرداخت و به اقامۀ دلیل و برهان مبادرت ورزید، بگونه ای که همگان بر علم و فضل و کمالش مقرّ و معترف و گویا گردیدند. زان پس، دولت ایران و عثمانی متّفقاً وسایل تبعید و سرگونی حضرت بهآءاللّه را به اسلامبول و سپس ادرنه و سرانجام زندان عکّا فراهم ساختند، با این آرزو و امید که نارش خاموش گردد و آوازه اش فراموش شود و آفتاب ظهورش غروب نماید. امّا همۀ این تلاش ها عبث و بیهوده گشت و بر عکس ثمر و نتیجه داد، الواح ملوک و سلاطین از قلم آن حضرت نازل شد و خطابات شدیده صادر گردید.

**ج -** در این نامه حضرت عبدالبهآء عمّۀ خویش را پند و اندرز می دهد که تا وقت باقی است، فرصت را غنیمت شمرد و یوسف مصر الهی را به ثمن بخس دراهم معدوده مفروشد (۶). و دراهم معدودهء ناچیز را نفوسی می داند که سبب احتجاب ناس از شناسایی آفتاب ظهور در این زمان گردیده اند. و اضافه می فرماید که هدف از ظهور مظاهر مقدّسه در هر زمان احیای ارواح در قمیص خلق جدید است و تربیت نفوس انسانی در همۀ مراتب و مقامات از مادّی و معنوی. با این همه، آنانی که خود نیازمند مربّی هستند، چگونه می توانند مربّی آفاق گردند. زیرا به قول شاعر:

 «ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش » (۷)

( توضیح آن که، مراد حضرت عبدالبهآء در این گفتار، میرزا یحیی ازل است).

**چ -** افزون بر آن، این پرسش را مطرح می فرماید که آیا پس از شهادت حضرت اعلی چه آثار قدرت و بزرگواری از میرزا یحیی ظاهر و آشکار شد که برای اهل بیان پرده و حجاب از مشاهدۀ آفتاب حقیقت ظهور حضرت بهآءاللّه گردید؟ با آن که حضرت باب به نصّ صریح می فرماید: "إِیّاکَ إِیّاکَ أَن تَحتَجِبَ بِالواحدِ البَیانِیَّة فَإِنَّه خلقٌ عِندَه" (۸)، (مضمون فارسی: مبادا مبادا در یوم ظهور به "واحد بیانی"از ایمان به "مَن یُظهِرُهُ اللّه" محروم گردی، زیرا که آن "واحد بیان" آفریده ای است در نزد او ). به سخن دیگر، حضرت باب گوشزد می فرماید که مبادا خود او و حروف حیّ، بابی مؤمن را از عرفان و شناسایی"مَن یُظهِرُهُ اللّه" باز دارد، تا چه رسد به مرایا! از این رو حضرت عبدالبهآء به عمّه شان گوشزد و سفارش می فرماید که کتاب بیان را مطالعه نماید و در آن تفکّر و اندیشه کند تا مراتب و شئون مرایا و از جملۀ آنان میرزا یحیی، بر او روشن و آشکار گردد.

**ح -** باری، در پایان مقال که به منزلۀ مسک الختام و فصل الخطاب این لوح مبارک بشمار می آید، حضرت عبدالبهآء عمّۀ محترمۀ خود را با گفتاری نغز و شیرین و سخنی شیوا و ملیح به زبان عرب چنین نصیحت می فرماید:

"یا عَمَّتِی إِلی مَتی تَستَغرِقِی فِی الرُّقاد و تَضطَجِعِی فِی المِهاد. فَاستَیقِظِی مِنَ الهُجوعِ وَ التَزِمِی الخُضوعَ و الخُشوعَ. تَاللّهِ الحَقِّ إِنَّ الشَّمسَ قَد بَزَغَت وَ إِنَّ السَّحابَ قَد فازَت وَ إِنَّ الأریاحَ قَد هاجَت (وَ إِنَّ الأَرضَ قَدِ اهتَزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن كُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ )(۹).

لَوِ استَمَعتِ بِأُذُنٍ واعِیةٍ فَوَاللّهِ لَسَمِعتِ نَقَراتِ النّاقورِ مِنَ المَلَأِ الأَعلی فِی ذِكرِ رَبِّكِ الأَبهی. هَل یُغنِیكِ الغَدِیرُ عَن بَحرِ النَّمِیر أَو یُغنِیكِ نَعیِبُ الغُرابِ عَن سَفِیر العُقاب او یَنفَعُكِ طَنینُ الذُّبابِ عَن هَدِیرِ الوَرقاء أَو یَحمِیكِ (مُحتَظِرُ الهَشِیم)(۱۰) مِن جنودٍ عَرَمرَمٍ عَظیم. أَو ِیَشفِیكِ و یُروِیكِ السَّمُّ النَّقِیع وَ سَرابُ البَقِیع عَنِ الدّاءِ الشَّدِید وَ العَطَشِ فِی قَفرٍ بَعید لا وَ رَبِّكِ المَجِیدِ الَّذِی أَنشَأَ الخَلقَ الجَدِیدَ وَ أَنعَمَ بِالبَصَرِ الحَدِیدِ لِكُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ ذِی قَلبٍ سَلِیمٍ و خُلقٍ عَظیم. ع ع

 که مضمون آن به فارسی چنین است: ای عمّۀ من، تا به کی در خواب غفلت بمانی و تا به چند در بستر بی خبری غنوده باشی؟ از خواب بیدار شو و فروتنی پذیرا گرد. به خدا سوگند که آفتاب ظهور درخشیده و ابر بخشش باریده و نسیم دهش وزیده "و زمین به اهتزاز و شادمانی آمده و از هر گونه گیاهی سبز و خرم در آن روئیده است". سوگند به خداوند، اگر گوش شنوا فرا دهی، از عالم بالا آوای صور را درستایش و سپاس پروردگار بشنوی. آیا برکۀ آب ترا از دریای پر آب بی نیاز سازد و یا فریاد غراب ترا از بانگ عقاب مستغنی گرداند و یا طنین مگس ترا از آواز هزار دستان خوش تر آید و یا سازندۀ آغل ترا از تاخت و تاز لشکری انبوه حفظ و حراست تواند و یا زهر کشنده، بیماری دردناک ترا درمان کند و یا سراب در خشکزار، ترا سیراب نماید؟ نه، سوگند به پروردگار که خلقی بدیع بیافرید و به هر توبه کنندۀ پاک دلِ والا سرشتی، دیدۀ روشن و بینا ببخشایید.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**سخنی دربارۀ رسالۀ " تنبیه النّائمین"**

رسالۀ "تنبیه النّائمین" که به معنی: " بیدار کردن خفتگان" است، ردّیّه ای است در یکصد و چهارده صفحه در پاسخ به لوح حضرت عبدالبهآء خطاب به عمّه شان، شاه سلطان خانم. این رسالۀ ردّیّه در ظاهر نوشتۀ نامبرده است که ازلی ها او را "عزّیّه خانم" می خواندند، امّا در واقع به قلم میرزا احمد امین الاطبّاء رشتی ازلی نگاشته شده و از سوی ازلی ها چاپ و منتشر گردیده است. تاریخ نگارش این رساله بدرستی روشن نیست و چنان که در مقدّمۀ ناشر رساله آمده، بین سال های ۱۳۰۹ هـ. ‌ق. (سال صعود حضرت بهآءاللّه) و ۱۳۲۲ هـ. ‌ق. (سال درگذشت شاه سلطان خانم، نویسندۀ صوری آن) بوده است.

شاه سلطان خانم حدود شش سال از حضرت بهآءاللّه بزرگتر بود و هنگام صعود آن حضرت هشتاد و یک سال از عمرش می گذشت. از این رو بر فرض آن که حضرت عبدالبهآء سه سال بعد از صعود حضرت بهآءاللّه، یعنی به سال ۱۳۱۲ هـ. ‌ق. به صدور و ارسال این لوح برای عمّه شان مبادرت ورزیده و نامبرده هم پس از دریافت و در پاسخ به آن، رسالۀ "تنبیه النّائمین" را به رشتۀ تحریر کشیده باشد، می بایستی هشتاد و پنج سال از عمرش گذشته باشد.

ناشر در مقدّمۀ رسالۀ نامبرده چنین می آورد: " این کتاب ... از حیث اطّلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته به مصداق "رَبُّ البَیتِ أَدْرَی بِمٰا فِی البَیت"، از اسناد مُتقِن تاریخ بابیّه بشمار می رود... نویسندۀ این رساله عزّیّه خانم... بواسطۀ مراتب دانش و فضیلت و تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده... ".

باری، در این جا با توجّه به مراتب بالا این پرسش پیش می آید که چگونه شاه سلطان خانم با همۀ " این اطّلاعات دقیق و عمیق" و " مراتب دانش و فضیلت"، برای سالیان دراز این آگاهی ها و دانستنی ها و مشاهدات را با تمام تمسّک و انقیادش به میرزا یحیی، به گفتۀ ناشر رساله، تا زمان هشتاد و پنج سالگی، آن هم پس از دریافت نامۀ مشفقانۀ برادرزاده اش، حضرت عبدالبهآء، روی کاغذ نیاورده است؟ پاسخ جز این نخواهد بود که گفته شود نامبرده از آن دانش و سواد فارسی و عربی برخوردار نبوده است که بتواند در آن سن و سال از عهدۀ نوشتن چنین رساله ای برآید! از این رو او را نویسندۀ این رساله قلمداد کردن از سوی ازلیان در پاسخ و جواب به حقایق و مطالب مندرج در لوح حضرت عبدالبهآء، تنها و فقط به قصد مشوب کردن اذهان و دیگرگون ساختن چهرۀ آن حقایق و مطالب و واقعیّت ها و گمراه نمودن دیگران به سبب نسبت خواهری او با حضرت بهآءاللّه و میرزا یحیی بوده است.

شاه سلطان خانم سوادی جزئی داشت و به فرمودۀ حضرت بهآءاللّه در لوح به اعزاز نبیل: " از قرائت لوحی عاجز و لکن بر اوهام متوهّمین بشأنی افزوده که غیر حقّ بر آن عالم نه."(۱۱) و نیز در لوحی دیگر دربارۀ او چنین می فرماید: "... در ارض طاء یکی از اماءاللّه که به اخت معروف، عَلَم نفاق برافراخته. در اوّل امر با ما نبوده و از امر آگاه نه ... شصت سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی نه ... "(۱۲)

باری، در این رساله همۀ سعی و کوشش نویسنده آن است که اوّلاً اثبات نماید که میرزا یحیی ازل وصیّ و جانشین حضرت باب و علم و دانش اش فطری و لدنّی و نوشته هایش آیات بیّنات است، با آن که حضرت باب به صریح باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی می فرماید که: " ذکر نبیّ و وصیّ در این کور نمی گردد".

حضرت بهآءاللّه در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعۀ الواح چاپ مصر صفحۀ ۱۹۱ و ۱۹۲ دربارۀ امر وصایت ساختگی میرزا یحیی و هواداران او چنین می فرماید: " تازه رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خَلَقۀ عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیّه محروم سازند و حال آن که نقطۀ اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده به شأنی که می فرماید: " إِلهی فَابتَعِث فِی کُلِّ سَنَةٍ مِرآةً بَل فِی کُلِّ یَومٍ و فِی کُلِّ حِینٍ فَأَظهِر مِرآةً لِتَحْکِیَنَّ عَنکَ" (مضمون فارسی: خدایا، در هر سال مرآتی را برانگیز بلکه در هر روز و در هر گاه، مرآتی راظاهر و آشکار نما تا از تو حکایت نماید). و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور. تاللّه الیوم مرایا محتجب مانده اند که سهل است بلکه طوریّون منصعق شده اند...".(۱۳)

ثانیاً مدلّل سازد که "مَن یُظهِرُهُ اللّه" یعنی موعود بیان باید در سنۀ مستغاث (سال ۲۰۰۱ به حساب ابجد) از ظهور نقطۀ بیان ظاهر شود، از این رو، میرزا حسینعلی دعوی "مَن یُظهِرُهُ اللّهی" اش باطل و واهی و علم و سوادش آموخته و اکتسابی و نوشته هایش کلماتی بر بافته و تلفیقی و تهی از مفهوم و معنی است!

امّا برابر بیان حضرت باب در باب پانزدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی: "کسی عالم به ظهور نیست غیراللّه. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطۀ حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند." و نیز در باب دهم از واحد هفتم: "زیرا که از مبدء ظهور تا آخر خدا دانا است که چقدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر (١٢٨١) شد به نقص عدد اسم هو (١١) (مراد: ۱۲۷۰ سال از هنگام دعوت آشکارای پیامبر اسلام یعنی ده سال پیش از هجرت تا سال ۱۲۶۰ هـ. ‌ق. که سال بعثت حضرت باب است). در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید ( یعنی به هزار سال هم نرسید که مراد ۶۱۰ سال از میلاد مسیح است). زیرا که شجرۀ حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئدۀ مسبّحین می شناساند خود را به کلّ به اذن اللّه عزّ و جلّ". و هم چنین در باب هفتم از واحد دوم می فرماید: "ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می شود به مثل آن که من ظاهر شدم".

افزون بر این، نویسندۀ رسالۀ "تنبیه النّائمین" می آورد که میرزا حسینعلی هوای ریاست و حتّی پادشاهی و سلطنت در سر داشت و بارها دستور آزار و اذیّت و قتل نفوس مقدّسه و حتّی میرزا یحیی را نیز صادر کرد! و از جمله چنین می نویسد: " ... خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای این ادّعا تا کنون چقدر ها از نفوس مقدّسه را عدواناً شهید کردید و ما بقی از مؤمنین را تهدید و تخویف به قتل و زجر نمودید. نسبت ها به حضرت ثمره (مراد: میرزا یحیی است) داده کمال اذیّت و آزار از هر جهت به آن حضرت رسانیدید. چند دفعه برای قتل آن حضرت مأمور گماشتید، اراذل و اوباش خلق را به شتم و سبّ او واداشته، چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بُهتان حقّ آن حضرت بنا حقّ ذکر کردید ( ص ۱۰۹).

و نیز می نویسد: " ... وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد ... از جمله اشخاصی که قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند (مراد حضرت بهآءاللّه است) ... بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعۀ شیخ طبرسی همواره شبانه روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می کاشتند. از همان وقت ایشان را سودای جهان گیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود. گمانش این که اگر به شاه ایران زیانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت می نشاند... مدّتها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت ولی به هیچ وسیله راه به مقصود نمی برد. هر قدر بعضی از درست بینان با کفایت و مآل اندیشان با هوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند، ایشان را از مبادرت به این امر خطیر ممانعت می نمودند بجائی نمی رسید و فایده و ثمری نمی بخشید ... تا این که ... محمّد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان ... در این مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده و به این عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیّه مایل و مقرّند و در انجام این مرام همراه و مصرّ و حال آن که کذب محض و افترای صرف بوده است، بلکه بعد از اطّلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند. بالجمله ... آن بیچارۀ صادق را به سوی قربانگاه فرستاد و شد آن چه شد که قلم از ذکر آن عاجز است ..... !" (ص ۵ و ۶)

باری، به قول مولانا:" حیرت اندر حیرت آمد این قصص " !

امّا از آن جایی که موضوع سخن ما در این جا لوح حضرت عبدالبهآء خطاب به عمّه شان، شاه سلطان خانم است و نه پاسخگویی و جواب به مطالب غرض آلود و در عین حال عجیب و شگفت انگیز رسالۀ "تنبیه النّائمین" که خود مقوله ای است جداگانه و بیرون از بحث و گفتگوی ما در این میانه، با این همه، در پایان این مقال بخش هایی را از دو لوح حضرت عبدالبهآء دربارۀ چگونگی ظهور موعود بیان، مَن یُظهِرُهُ الله یعنی حضرت بهآءالله و رفتار و کردار میرزا یحیی برای روشنگری و آگاهی و اطّلاع می آوریم.

نخست: از لوح به افتخار حاجی غلامحسین:

« ای بندۀ حقّ در دورهای سابق آثار قدرت الهیّه و حقّیّت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار تردّدی حاصل. زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعۀ صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر می نمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم می ماندند ... امّا این ظهور اعظم را الحمدللّه شروطی نه و عهودی نیست حجابی در میان نه و وسیلۀ حرمانی در دست نیست. اوّلاً آن که حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان(مراد: جناب وحید اکبر) می فرماید: إِیّاکَ إِیّاکَ أَن تَحتَجِبَ بِالواحِد البیانی أَو بِما نُزِّلَ فِی البیان. یعنی در ظهور مَن یُظهِرُهُ اللّه زنهار زنهار به واحد بیانی محتجب نشو لِأَنَّهُ خَلقٌ عِندَه. زیرا واحد بیان خلق من یظهره اللّه است و واحد بیان هیجده حروف حیّ اند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفدا ست و لا بما نزّل فی البیان و هم چنین می فرماید زنهار زنهار مبادا به آن چه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبادا بگویی که در بیان چنین مذکور است این دلالت بر این می کند که من یظهره اللّه باید دو هزار سال بعد ظاهر شود. دیگر عدم شروط و عهود از این صریح تر چه. پس معلوم شد که در این دور اعظم ابداً اسباب احتجابی نه.... از این گذشته جمیع یار و اغیار حتّی افراد بیانی ها مطّلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیّه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفیّاً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیّه تشریف بردند او در سوق الشّیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابداً ذکری از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمةاللّه فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حقّ جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلّل در ظلّ انگلیس تا به حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد. جز این که به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت ... و هر چه ممکن بود تزیید نساء شد... باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد للّه به راحت و سرور مشغول ... نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایّامی می گذراند ... "(۱۴)

دوم: از لوح به اعزاز بازماندگان حضرت سلطان الشّهداء:

« ای دو أَمَةُ البهآء جمال قدم ... در هر دمی درد و غمی داشت. گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا ... آنی نیاسود و دمی نیارمید ... نفسی را که در آغوش عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش فرمود به کمال بغضاء برخاست و چون خیل آفات بتاخت قصد سفک دم مطهّر نمود و چون ثعبان هیکل مکرّم را بگزید و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیّت کرد و عنوان مقهوریّت نمود انین و حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد چون اخوان حسود یوسف مصر وجود را در چاه بئر ظلماء بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و « جاءوا أَباهُمْ عِشاءً یَبکون» (۱۵) بنمود. پس با بیگانگان همراز شد و با دشمنان دمساز نسبت فتنه و فساد به جمال بی مثال داد و اوراق مزوّره در دست اهل عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش گردد وآئین ملأ اعلی فراموش گردد ... »(۱۶)

باری به زبان کمالی بخارایی(۱۷):

«من از مفصّل این باب مُجمَلی گفتم تو خود ز مجمل من رو مفصّلی برخوان» !

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**«یادداشت ها»**

(۱) - مجموعۀ اشراقات ص ۱۰۱ و ۱۰۲

(۲) - رسالۀ شیخ ص ۱۲۵ تا ۱۲۷

(۳) - کتاب محاضرات جلد دوم ص ۱۰۳۱ – تألیف عبدالحمید اشراق خاوری

(۴) - "توانگری نه به مال است پیش اهل کمال که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال"

 "من آن چه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال"

 "محلّ قابل و آن گه نصیحت قائل چو گوش هوش نباشد، چه سود حسن مقال"

( نقل از قصائد سعدی)

(۵) - در این جا اشارۀ حضرت عبدالبهآء به میرزا یحیی ازل و سلوک و روش و رفتار او پس از شهادت حضرت باب است. چنان که در یکی از الواح در این باره چنین می فرماید:« ... رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه می دانند که در ایّام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر می کرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً للّه می گفت. وقتی که حکایت صادق و ناصرالدّین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته ای بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام خویش را درویش علی نهاد و در کوه و دشت سرگردان بود تا آن که جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد ولی مخفی و خائف از جمیع بشر ... " ( منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهآء – جلد چهارم ص ۲۱۵).

(۶) - "وَ شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُوْدَةٍ " (قرآن، سورۀ یوسف، آیۀ ۲۰) یعنی : و برادران، او (یوسف) را به بهای چند درهم ناچیز بفروختند.

 سعدی در این باره گوید:

 "مطرب مجلس بساز زمزمۀ عود خادم ایوان بسوز مِجمَرۀ عود"

 "قرعۀ همّت برآمد آیت رحمت یار درآمد ز در به طالع مسعود"...

 "دوست به دنیا و آخرت نتوان داد **صحبت یوسف به از دراهم معدود**" ...

 (نقل از بدایع سعدی)

 در کتاب تورات، سفر پیدایش، باب ۳۷، آیات ۲۶ تا ۲۸ چنین آمده است: "آن گاه یهودا به برادران خود گفت، برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیائید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست، پس برادرانش بدین رضا دادند. و چون تجّار مدیانی درگذر بودند، یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پارۀ نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند."

(۷) - "عین ممکن به براهین خرد نتواند که شود هست به خود"

 "چون ز هستیش نباشد اثری چون به هستی رسد از وی دیگری؟"

 "**ذات نایافته از هستی بخش چون تواند که بود هستی بخش**؟"

 "خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی" ... (مثنوی هفت اورنگ- عبدالرّحمن جامی، شاعر و نویسندهء معروف از اهل خراسال در قرن نهم ه. ق.)

(۸) - از توقیع حضرت باب به اعزاز جناب سیّد یحیی دارابی ملقّب به وحید.)کتاب قرن بدیع ص ۹۰) – " إِیّاکَ إِیّاکَ أَیّامَ ظهورِهِ أَن تَحتَجِبَ بِالواحِد البیانِیَّة فَإِنَّ ذلکَ الواحِدَ خَلقٌ عِنده" ( رسالۀ شیخ ص ۱۱۳).

(۹) - قرآن – سورۀ حجّ، آیۀ ۵" وَ تَرَی الأَرضَ هامِدَةً فَإذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا المٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ" - یعنی: و می بینی زمین را خشک و بی گیاه و چون آب بر آن ببارانیم، به اهتزاز آید و رشد کند و از هرگونه گیاهی، ماده و نر، سبز و خرم برویاند.

(۱۰) - در قرآن، سورۀ قمر، آیۀ ۳۱ در داستان صالح پیغمبر و ناقه اش و قوم ثمود و دشمنی و مخالفت شان و سرانجام کیفر و مجازات الهی چنین آمده است: "إنّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ صَیْحَةً واحِدَةً فَکانوا کَهَشِیْمِ المُحْتَظِر ِ" – یعنی: ما صدایی رعد آسا به سوی شان فرستادیم و آنان مانند شاخه های شکسته و خشکیدۀ درختان گردیدند که چوپان از آن آغل می سازد.

(۱۱) - مجموعۀ اشراقات ص ۱۰۱ و ۱۰۲

(۱۲) - مجموعهء اسرار الآثار حرف الف ص ٦٩ – تألیف: فاضل مازندرانی

(۱۳) – "تالله الیوم مرایا محتجب مانده اند که سهل است بلکه طوریّون منصعق شده اند" یعنی امروز "مرایا" و از جمله میرزا یحیی ازل از انوار الهی در این ظهور مستور و دور مانده اند که سهل است بلکه موسی صفتان نیز منصعق و بیهوش گردیده اند. در این جا به مجاز، اشارهء حضرت بهاءالله به آیهء ۱۴۳ سورهء أعراف در قرآن است، دربارهء حضرت موسی: "و لَمّا جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا و کَلَّمَهُ رَبُّهُ، قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُر إِلیکَ قالَ لَن تَرینِی ولکِنِ انظُر إِلَی الجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوفَ تَرینِی فَلَمّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَکَّاً و خَرَّ موُسی صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبحانَکَ تُبتُ إِلَیکَ و أَنَا أَوّلُ المُؤمِنِینَ" یعنی: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پرودگارش با او تکلّم کرد، موسی گفت: پروردگارا، خود را به من بنما تا ترا ببینم. خداوند فرمود: هرگز مرا نخواهی دید. با این همه، به این کوه نظر انداز، چنان چه کوه برجای خود ثابت و پایدار ماند، تو هم مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگار بر کوه تَجلّی کرد کوه را ویران و با خاک یکسان ساخت و موسی نیز منصعق و بیهوش به روی خاک افتاد. و پس از آن که به هوش آمد، گفت: شکوه و جلال از آن توست، به سوی تو باز گشت می نمایم و من اوّل مؤمن هستم.

ناگفته نماند که یکی از شعرای ظُرفا در این زمینه، ظریفانه چنین سروده:

چو رسی به کوه سینا "أَرِنی" نگفته بگذر که نیرزد این تمنّا به جواب "لَن تَرانی"

تو بدین جمال زیبات اگر به حَشر آیی "أَرِنِی" بگوید آن کس که بگفت "لَن تَرانِی!" (لغت نامهء دهخدا)

(۱۴) - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهآء - جلد چهارم ص ٢٠٧ تا ٢١٢

(۱۵) - قرآن – سورۀ یوسف، آیۀ ۱۶ - یعنی: برادران یوسف شب هنگام گریان و نالان به نزد پدر خود یعقوب آمدند.

(۱۶) - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهآء - جلد چهارم ص ۵۳ و ۵۴

(۱۷) – کمالی بخارائی، از مشاهیر امرا و نویسندگان و از شاعران بزرگ در قرن ششم ه. ق.(لغت نامهء دهخدا)

 \*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

**واژه نامه به ترتیب حروف الفبا**

حرف " الف"

آستانه = در این جا مراد : شهر استانبول یا اسلامبول است.

آماج = نشان – هدف.

آیت رحمت = نشانۀ دوستی و مهربانی.

أُخت = خواهر – همشیره ( ج : أَخوات )

أَعمام = عموها (مفرد : عمّ )

أَفئِدَه = قلب ها – دل ها (مفرد : فؤاد )

أَکاذیب = دروغ ها – سخنان دروغ (مفرد : أُکذوبَه )

إِماءالله = کنیزان خدا – کنایه از زنان است (مفرد : أَمَةُالله )

أَنین = ناله – فغان – آه

اوراق مُزَوَّرَه = اوراق و نوشته های ساختگی و جعلی و دروغین.

حرف " ب"

بئر ظَلماء = گودال و چاه تاریک (ج : آبار )

بَدء و عَود = آغاز و برگشت

بَدر = ماه شب چهارده

برآمدن = ظاهر و آشکار شدن

بِنت = دختر (ج : بَنات )

بُهتان = افترا – دروغ

حرف " ت"

تَحریص = انگیزش – تحریک – ترغیب

تَحریض = تحریک – تشویق – انگیزش

تَخویف = ترسانیدن – بیم دادن

تَزیید = افزودن – افزون کردن (ج: تَزییدات )

تَوثیق = تحکیم – تأیید – استوارسازی – محکم کاری

تَهدید = ترسانیدن – بیم دادن – بیم

حرف " ث"

ثُعبان = مار – افعی

حرف " چ"

چاه = گودال آب – و مجازاً آب را هم گویند

حرف " ح"

حِرمان = ناکامی – نومیدی – بی بهرگی – بی نصیبی

حُسن مَقال = سخن نیکو و خوب – نیک گفتاری

حَنونه = مهربان – باشفقت – دلسوز

حِیاض = حوض ها – برکه ها – آبگیرها – استخرها ( مفرد : حَوض )

حرف " خ"

خَلف = پشت – عقب

خَلَقه = کهنه – ژنده – پوسیده

خَوض = در آب فرو رفتن – ( در فکر فرو رفتن )

خِیلِ آفات = لشکر و سپاه آفت ها – گروه بلایا

حرف "د"

در آمدن از در = وارد شدن – به اندرون در آمدن – از در داخل شدن

دَراهم مَعدود = پول های کم، ناچیز و شمرده شده – چند درهم ناچیز و اندک

دِماغ (دَماغ) = مغز – مغز سر – مخ.

حرف " ر"

رَبُّ البَیت أَدرَی بِما فِی البَیت = صاحب خانه به آن چه در خانه می گذرد، آگاه تر است ( از دیگران )

رَجا = درخواست – امید – آرزو – چشم داشت.

ریاض= باغ ها – گلزارها – بوستان ها و مفرد آن:رَوضه.در عرف فارسی، ریاض به معنی مفرد هم آمده است،

یعنی: باغ \_بوستان.

حرف "ز"

زَفَرات = آه ها – ناله ها ( مفرد : زَفرَه)

زَفیر = حنین – ناله – بسیار گریه و زاری

حرف "س"

سَبّ = دشنام – ناسزا – دشنام دادن – ناسزا گفتن

سَحاب = ابر – ابرها (اسم جمع)

سَفک دم = ریختن خون

سَمّ نَقیع = زهر کشنده

سُوق = بازار (سُوقُ الشُّیوخ : نام بازاری بوده در بغداد )

سِهام = تیرها (مفرد : سَهم )

حرف "ش"

شَتم = دشنام – ناسزا – دشنام دادن

شرط بَلاغ = شیوه و رسم و لازمۀ پیام رسانی و ابلاغ

شَهیق = ناله – زاری – شیون

حرف "ص"

صُحبت یوسف = دوستی، رفاقت، آمیزش و هم نشینی یوسف

صُداع = درد سر – سر درد

صور اسرافیل = در عرف اسلامی بوق یا شیپور اسرافیل، یکی از فرشتگان مقرّب خداوند است که در روز رستاخیز یا قیامت، او در آن دمد و مردگان زنده شوند. در رسالۀ « تنبیهُ النّائمین»، مراد نویسنده از عبارت : " وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد"، زمان اظهار امر حضرت باب است.

صِیت = آوازه – شهرت

حرف "ط"

طالع مسعود = بخت فرخنده – طالع خجسته و میمون – اقبال خجسته – اختر فیروز ( طالع : بخت – اقبال – اختر)

طِیب = بوی خوش – پاکیزه – خوشبو کردن –پاکیزه شدن

حرف "ع"

عَبَرات = سرشک ها – اشک های چشم ( مفرد : عَبرَه)

عَتیقه = کهنه – دیرینه

عُدواناً = از روی دشمنی – ستمکارانه – بیدادگرانه

عَمَه = گمراهی – ضلالت – سرگردانی

عِناد = دشمنی – مخالفت – سرسختی – خیره سری – لجاجت – خود رأیی

عود = (۱) یکی از آلات موسیقی زهی یا تاری – بربط. (۲) چوب - بطور خاص هر چوب خوش بوی – گیاهی است که چوبش دارای بویی مطبوع است و مخصوصاً در موقع سو ختن بوی خوشی از آن استشمام میشود.

عَین مُمکن = ممکن الوجود، یعنی : آن که هم تواند بودن و هم تواند نبودن و مراد آفریدگان است در مقابل، واجب الوجود، یعنی : آفریدگار که وجود و هستی اش ناگزیر است و محتاج به غیر نمی باشد.

حرف "غ"

غَرّا = سفید و روشن – درخشان – زیبا – کنایه از عبارت فصیح و بلیغ و استوار است.

حرف "ف"

فَصل الخِطاب = کلامی که فصیح و بلیغ و روشن باشد و حق را از باطل جدا کند.

فُقاع = نوعی شراب که از جو و انگور گیرند – آب جو

حرف "ق"

قُرعۀ همّت = قرعۀ خواهش و آرزو و اراده – نصیبی از خواهش و آرزو و اراده

حرف "ل"

لِأَجل = به خاطر – برای

لُعاب = آب دهان – بُزاق

حرف "م"

مُتصدّی گشتن = به کاری مشغول شدن – دست به کاری شدن

مُتقَن = استوار و محکم – رزین

مِجمَرۀ عود = منقل آتش یا آتشدانی که در آن عود و عطرهای دیگر سوزند.

مُجمَل = کوتاه – مختصر.

محلّ قابل = جا و مکان و موقع و هنگام مناسب و مساعد و موافق.

مُخَدَّرات = زنان پرده نشین – خانم های با حجاب و پاکدامن و با شرم و حیا

مَخطوبه = نامزد (زن)

مَدار تَرَدُّد = محور – موضوع و هستۀ اصلی دو دلی، بی قراری، پریشانی خاطر، بی ثباتی و شک و تردید

مَرایا = آئینه ها ( مفرد : مرآت)

مَزکوم = به زکام مبتلا شده – زکام زده – سرما خورده

مَسموم = زهر داده شده – زهر خورده

مِسک الخِتام = مشک پایان – حسن ختام – نیک فرجام – نیکویی پایان امری

مَشموم = عطر – مشک

مَشوب کردن = آلوده کردن – گمراه کردن

مُعجز شِیَم = خصائل شگفت انگیز – خلق و خوی اعجاب انگیز – شیوه های شگفت انگیز

مُفتریات = دروغ ها – تهمت ها – سخنان بربافته و دروغین

مَقهوریّت = شکست خوردن – شکست خوردگی – مغلوبی

مَلال = آزردگی – دلتنگی – رنجش – اندوه

مُنصَعِق = بیهوش – مدهوش – از هوش رفته

مُوقنات = زنان یقین دارنده – زنان باور دارنده – زنان مؤمن و موقن ( مفرد : موقنه )

مَهجور = دور افتاده – جدا کرده شده

حرف "ن"

ناقه = شتر ماده ( ج : ناقات و نِیاق)

نِساء = زنان – بانوان

حرف "و"

وَرَقه = برگ – برگ درخت – برگه – یک ورق کاغذ – به اصطلاح در آثار مبارکه به زنان منسوب و وابسته به حضرت باب و حضرت بهآءالله و همچنین زنان مؤمن به آنان که به منزلۀ برگ های درخت آئین یزدانی هستند، اطلاق گردیده است (ج : وَرَقات)

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*